

بازی شیطانی-۱۲

# سال های سیاه اسلامگرایی امریکائی در قلب خاورمیانه

ترجمه: فروزنده فرزاد

آن بازی که آیزنهاور در دهه ۱۹۵۰ آغاز کرد، در دهه های بعد با شتابی فزاینده ادامه یافت.

ملک فیصل، پادشاه عربستان سعودی در سالهای ۱۹۶۴ تا ۱۹۷۵، اندکی امروزی تر از ملک سعود (۱۹۶۴-۱۹۵۳) می اندیشید، و نگاهی واقع بین تر به مسائل سیاست خارجی عربستان داشت. "چارلز فریمن"، از شخصیت های کارآزموده آمریکا و سفیر این کشور در عربستان، می گوید: "فیصل اسلام را پادزهری در برابر ناصر می دانست." و این را و اشنگتن، مشتاقانه می نگریست. اگر چه برخی از دیپلمات های سکولار و افسران اطلاعاتی ایالات متحده، گاه به سیاست ایالات متحده در پیوند با عربستان خرده می گرفتند، اتحاد ایالات متحده و عربستان بسیار استوار شده بود و سیاست خارجی اسلام محور عربستان سعودی نگرانی آمریکا را بر نمی انگیخت. حتی حامیان سیاست اتحاد ایالات متحده و اسرائیل، که در دهه ی ۱۹۶۰ رو به پیشرفت نهاد، بسی بیشتر از ناصر نگرانی داشتند تا عربستان سعودی.

تاسیس اتحادیه ی جهانی مسلمانان<sup>۱</sup> (رابطه) در ۱۹۶۲، سرآغاز خیزش دوباره ی راستگرایی افراطی اسلام سیاسی بود. اتحادیه ی جهانی مسلمانان که در مکه تاسیس شد، تبارنامه ی راستگرایان اسلامی را در خود داشت. برای نخستین بار، این جنبش تشکیلاتی پنهان و بسیار سازمان یافته تر از اخوان المسلمین پدید آورد. توانائی مالی کم و بیش نامحدود عربستان سعودی در حمایت از جمعیت اخوان المسلمین، قدرت بسیاری به جمعیت بخشید. در میان بنیادگذاران و بزرگان این اتحادیه، کم و بیش، همه ی رهبران گروه های اسلامی بودند. و از آن میان:

سعید رمضان، داماد حسن البنا، بنیادگذار اخوان المسلمین که تا پیش از گشایش مرکز اسلامی ژنو در ۱۹۶۱ با حمایت عربستان، سالها در سوریه، اردن، پاکستان و نقاط دیگر بسر برده بود.

ابوالاعلی مودودی، پایه گذار جمعیت افراطی "جماعت اسلامی" در پاکستان، و پایه گذار بی همتای دیدگاه جمهوری اسلامی، که در سرکوب جنبش اپوزیسیون چپ و سکولار پاکستان و سوق داد پاکستان بسوی قدرت خودکامه ضیاء الحق در ۱۹۷۷، نقش بسزایی ایفا کرد. همچنین، حاج امین الحسینی، مفتی هوادار نازیسم در اورشلیم و کارگزار بریتانیا از دهه ی ۱۹۲۰، و کسی که پس از جنگ دوم جهانی، سخنگوی تبلیغاتی سعودی ها علیه ناصر شد. نیز، محمد صدیق المجددی افغانی تبار، که در آن کشور سیه روز، در سالهای دهه ی ۱۹۶۰، با سیا در ارتباط بود و میراث داران بلافصل او با حمایت سیا، عربستان سعودی، مصر، و پاکستان، هسته ی مرکزی جهاد افغانی ضد شوروی را در سالهای ۸۹-۱۹۷۹ پی ریختند.

و محمد بن ابراهیم الشیخ، مفتی دولت گماشته ی عربستان و رهبر افتخاری جنبش وهابی که پیوندهای بسیار نزدیکی با خاندان سلطنتی داشت.

و سرانجام، عبد الرحمن الإریانی، ستیزه جوی بنیادگرای مسلمان، که در سال ۱۹۶۷ در یمن بقدرت رسید و پس از جنگ داخلی درازمدت، جمهوری یمن هوادار ناصر را به دامان عربستان انداخت.

باری، بسیاری از رهبران برجسته ی اسلامگرایی از سراسر جهان در این اتحادیه گرد هم آمدند.

"جان اسپوزیتو"، پژوهشگر دانشگاه جرج تاون می نویسد: "در دهه ی ۱۹۶۰ نگرش وهابی، در پاسخ به تهدید ناسیونالیسم عرب و سوسیالیسم، جهانی شد و عربستان سعودی و دیگر حکومت های پادشاهی، بطور خاص ناصریسم و بطور کلی دول سوسیالیست عربی را تهدیدی علیه خویش می دانستند... و اینچنین، سعودی ها سیاست پان اسلامیستی را علیه پان عربیسم سکولار و سوسیالیست ناصر و در پیوند با به اصطلاح آنتیسم کمونیستی، برگزیدند.... همچنین دولت سعودی، روابط نزدیکی با اخوان المسلمین و جماعت اسلامی پدید آورد. برغم اختلافات آشکار میان آنها، همگی دشمنان مشترکی داشتند: ناصریسم، سکولاریسم و کمونیسم.

اتحادیه جهانی مسلمانان، برای گسترش دامنه ی فعالیت خود از مبلغان مذهبی، تراکت های تبلیغاتی و نیز سرمایه گذاری فراوان برای ساختن مساجد به سیاق وهابی و انجمن های اسلامی بهره می گرفت:

"اتحادیه، وارثان با ارزشی برای خود یافت. آنها را به عربستان سعودی فراخواند و به آنان وعده ی بذل و بخشش از سوی سرمایه داران، اعضای خاندان سلطنتی، شاهزادگان و یا بازرگانان می داد. اتحادیه بوسیله ی اعضای نهادهای مذهبی سعودی و با همکاری دیگر اعراب وابسته به اخوان المسلمین یا نزدیک به آن، و نیز همراهی روحانیون شبه قاره ی هند که خود با مدارس فقهی یا حزب جماعت اسلامی مودودی پیوند داشتند، اداره می شد."

سازمان سیا تنها آگاهی ابهام آلودی از اهمیت اتحادیه جهانی مسلمانان داشت، و شخصیت های واشینگتن - که بدون رویکرد به ماهیت متحدانشان تنها در اندیشه ی پیروزی در جنگ سرد بودند - خواهان بررسی بیشتر از سوی سیا، درباره ی آن نشدند. یکی از ماموران وقت سیا در عربستان می گوید: "ما دور نمای مساله و نتایج برآمده از آن را نمی دیدیم." بگفته ی همین افسر سیا، در آغاز دهه ی ۱۹۷۰، این سازمان در پی نفوذ دادن یکی از مامورانش در اتحادیه جهانی مسلمانان بوده است. "این افسر سیا در حالی که نام عربی اتحادیه را بزبان می راند، می گوید: "من هدایت نفوذ در رابطه را بر عهده داشتم. برای واشینگتن کار من کمترین ارزشی نداشت." دفتر فرماندهی تنها در اندیشه ی جنگ، کودتا و میلیتاریزه کردن خلیج فارس بود، و فعالیت های اتحادیه برایشان مهم نبود. او می افزاید: "به باور من مساله ی اتحادیه مهم بود، رابطه تنها برای گسترش نفوذ جهانی عربستان سعودی نبود، بلکه شیوه یی برای گسترش نفوذ اسلام در کشورهای عربی و فراتر از آن بود." بگفته ی این مامور سیا، اتحادیه ی جهانی مسلمانان تهدید و دغدغه یی ژئوپولتیک دانسته نمی شد و واشینگتن نیز علاقه یی به آن نداشت. او ادامه می دهد: "واشنگتن در خواب بود و هیچ هشدار را نمی شنید." اینچنین، عملیات پنهانی نفوذ سیا در اتحادیه منتفی شد.

"چارلز واترمن"، عرب شناس سازمان سیا که سالهای بسیاری را در خاورمیانه گذرانده بود و سرانجام رئیس دفتر سیا در عربستان سعودی شد، می گوید که از نظر سیا، اتحادیه ی جهانی مسلمانان در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ کمترین خطری نداشت. وی می افزاید: "اتحادیه مانند دیگر سازمانهای اسلامی مساله یی نگران کننده نبود. چنانچه اتحادیه از جنبش های دانشجویی اسلامی حمایت می کرد، یا با دانشجویان چپگرا در تقابل قرار می گفت، همان چیزی بود که ما می خواستیم؛ کنترل چپ ها." واترمن در پاسخ به این پرسش که آیا سیاست آن هنگام سیا، پیرامون گروه های اسلامگرایی چون اتحادیه و ماهیتشان نادرست بوده است، می گوید: "این گروهها شبیه موسسات خیریه ی اسلامی بودند."

"ری کلوس"، رئیس پیشین سیا موافق این نظر است. زمانی که از او درباره ی نگرانی سیا پیرامون پیوندهای احتمالی اخوان المسلمین و روحانیون وهابی پرسیده می شود، می گوید: " ما این مساله را دنبال نمی کردیم. اگر کسی را در این باره مقصر بدانیم، آن من هستیم. ما از سوی آنها تهدیدی احساس نمی کردیم. من سیاهه یی از اهداف مشخص داشتیم، ولی در واشینگتن هیچکس از من نمی خواست آنها را دنبال کنم... اتحادیه مساله ی ما نبود."

۹۹ درصد بودجه ی اتحادیه جهانی مسلمانان را دولت عربستان سعودی تامین می کرد. پیوندهای اتحادیه با نهادهای مذهبی سعودی گونه گون بود. یکی از دبیران اتحادیه، محمد علی الحرکان، از وهابیون سرشناس و وزیر پیشین دادگستری دولت سعودی، بعدها اسما مفتی اعظم عربستان سعودی شد. وهابیون و رهبران اتحادیه، علاوه بر وزارت دادگستری در وزارت آموزش و پرورش و نیز وزارت مهم حج و موقوفات مذهبی، که هر سال بر امور میلیون ها زائر مسلمان مکه نظارت داشت و سرمایه های بسیاری در اختیار موسسات خیریه و نیز برای دعوت به اسلام هزینه می کرد، دست یازیدند. امکاناتی چنین گسترده در اختیار دانشگاهها، و بویژه دانشگاه های اسلامی بود. اتحادیه جهانی مسلمانان با انجمن جهانی جوانان مسلمان، سازمانی نظامی که در سال ۱۹۷۲ تاسیس و بعدها به اقدامات تروریستی در سطح بین المللی متهم شد، پیوند داشت.

در خلال دهه ی ۱۹۶۰، کشمکش میان مصر و عربستان سعودی - در عمل در شکل جنگ یمن با حمایت امریکا از عربستان سعودی - در دو جهت رخ نمود: نخست در ظهور دوباره ی اخوان المسلمین در مصر و آن دیگر، جنگ یمن که ناصر را در برابر فیصل قرار می داد. در هر دو مورد، پیوندهای میان اخوان المسلمین، اتحادیه جهانی مسلمانان و حکومت های پادشاهی محافظه کار عربی، عربستان را در برابر ناصر یاری رساندند.

### سعید رمضان و بازگشت اخوان المسلمین

سازمانده اصلی بلوک اسلامی سعودی همان کسی بود که در سال ۱۹۵۳ در دفتر "اوال" کاخ سفید با آیزنهاور دیدار کرد: سعید رمضان. به گواه گزارش دولت سوئیس، در این دوره، سعید رمضان مامور آمریکائیان بوده است. او از آلمان غربی، عربستان سعودی و قطر کمک مالی گرفته، و نماینده ی دولت اردن در مقر سازمان ملل در ژنو بوده است. همزمان، سعید رمضان، مغز متفکر اخوان المسلمین در امور جهانی این جمعیت و به گفته ی آگاهان، از طراحان دومین سوء قصد به جان ناصر در ۱۹۶۵، بوده است. این سوء قصد، در هنگامه ی شورش دیگری از سوی اخوان المسلمین در مصر، با سازماندهی داهیانیه ی سعید رمضان و به یاری تبعیدیان، انجام شد. بخشی از تشکیلات رمضان در عربستان بود، و آن دیگر در ژنو، محل سکونت وی. از قدرت اخوان المسلمین در مقایسه با دوره ی پیش از ۱۹۵۴، کاسته شده بود. اخوان المسلمین از دهه ی ۱۹۵۰، ناگزیر از فعالیت پنهانی بود. جمعیت می کوشید برای نشان دادن موجودیت خود، سازمانهای علنی و سخنرانی های سیاسی برپا دارد، ولی سازمانهای اطلاعاتی و امنیتی ناصر در جلوگیری از فعالیت های آنها موفق تر بودند. با این همه، بسیاری از زندانیان سیاسی که پس از سال ۱۹۵۴، در جریان برچیدن اخوان المسلمین دستگیر شده بودند، در میانه ی دهه ی ۱۹۶۰ آزاد شدند. ولی دگربار آغاز به سازماندهی علیه ناصر کردند.

سعید رمضان، از ژنو هدایت سازمان های بسیاری را در دست داشت. ناصر او را در سال ۱۹۵۴، از تابعیت مصری محروم کرد، و اینگونه رمضان به تبعید رفت. او با کمک دولت آلمان غربی که از به رسمیت شناختن آلمان شرقی از سوی مصر ناخشنود بود، با گذرنامه ی دیپلماتیک آلمان غربی، پیش از مهاجرت به سوئیس، به مونیخ رفت و با پشتیبانی مالی پادشاه عربستان سعودی در سال ۱۹۶۱، مرکز اسلامی ژنو را بعنوان ستاد فرماندهی خود پایه

گذارد. سعید رمضان به درازای ۳۴ سال تا پیش از مرگش در سال ۱۹۹۵، در سوئیس بسر برد.

مرکز اسلامی ژنو، مقر مرکزی فرماندهی بود و مکان هایی برای دیدار میان فعالان راستگرای اسلامی از سراسر جهان و نیز اخوان المسلمین فراهم می کرد. به گفته ی "ریچارد لایویر"، ژورنالیست پژوهنده در زمینه ی پیوندهای اخوان المسلمین با تروریسم، سعید رمضان نه تنها مسائل مالی سازمان را سامان می داد، که همراه یوسف ندا، از حامیان مالی اخوان المسلمین، بانک های التقوی را بنیاد نهاد.

سعید رمضان در سال ۱۹۶۲، عربستان سعودی را برای تاسیس اتحادیه ی جهانی مسلمانان یاری کرد. "هانی رمضان"، پسر سعید رمضان و رئیس کنونی مرکز اسلامی ژنو، می گوید: "پدرم، نه تنها از رهبران بنیادگذار اتحادیه، که نوآور تاسیس یک اتحادیه ی اسلامی برای انتشار افکار خویش بود." به گفته هانی رمضان، در سوئیس از تاسیس مرکز اسلامی استقبال شد. او می افزاید: "آن هنگام هراسی که امروزه از اسلام هست، نبود. نخستین واکنش ها در برابر تاسیس مرکز اسلامی ژنو بدست پدرم، استقبال مردم سوئیس و افکار همگانی اروپا بود." با این همه، هانی رمضان می پذیرد که طرح تاسیس مرکز اسلامی برای گسترش افکار اخوان المسلمین بوده است. به گفته ی او: "انگیزه ی پدرم برای ایجاد مرکز اسلامی ژنو، گسترش آموزه های حسن البناء و نیز فراهم آوردن مکانی برای گردهمایی طلابی از سرتاسر کشورهای عربی و آموزش مذهبی آنها بود."

برغم پراکنده شدن رهبری اخوان المسلمین در تبعید و شرایط فعالیت پنهانی در مصر، اندیشه های جمعیت در سالهای دهه ۱۹۶۰ رادیکالتر شد. اخوان المسلمین در قاهره برای همآوردی دیگری با ناصر تجدید نیرو می کرد و اسلام سیاسی در نقاط دیگری از جهان رو به پیشرفت بود؛ تکاپوی عربستان سعودی برای رهبری کشورهای اسلامی و عربی، پیدایش آیت الله خمینی بر صحنه ی سیاسی ایران، تدارک تاسیس حزب نیرنگ باز "الدعوه" از سوی شیعیان بنیادگرای عراق، و سرانجام جنبش ابوالاعلی مودودی در پاکستان. در هنگامه ی بحران اخوان المسلمین در مصر، در سال ۱۹۶۵، سعید رمضان، ایدئولوگ اصلی سازمان، و سید قطب، رهبری نظامی جمعیت، پس پرده ی توطئه ی سوء قصد به جان ناصر بودند. در مقابل، ناصر آماده تر بود. او دوستان و حامیانش را در میان روحانیون مصر به پشتیبانی از خویش فراخواند، سعید رمضان و اخوان المسلمین را نیز آلت دست ایالات متحده معرفی کرد. "گیلز کپل"، از تحلیلگران بنام اسلام سیاسی، می گوید: "در ۳۰ آگوست، ناصر در سخنرانی خویش از مسکو خطاب به مردم مصر، جمعیت اخوان المسلمین را بخشی از توطئه یی بزرگتر با هدایت سازمان های جاسوسی غرب شناساند. ناصر در ادامه، همدستان آنها را کسانی چون "مصطفی امین"، روزنامه نگار لیبرال برجسته که در روز ۲ سپتامبر به اتهام جاسوسی برای ایالات متحده دستگیر شد، معرفی کرد. پس از تهاجم هایی اینچنین، سیل انتقادهای کارگزاران مذهبی، سخنگویان دولتی، و نویسندگان، از عناصر آشوبگر و فتنه جو روان شد... آنها اخوان المسلمین را بعنوان تروریست های قرون وسطایی محکوم کردند. روزنامه ها ارتباطات متحجرین مذهبی یی چون سعید رمضان را با سرویس های جاسوسی بیگانه افشا کردند. گفته میشد که رمضان از سوی پیمان سنتو و از عمان و اردن پشت پرده ی همه ی رویدادها است." محتمل است که سعید رمضان مامور ایالات متحده بوده باشد، اما بی گمان در تماس بسیار نزدیک با اعضای پیمان سنتو، از آن میان پاکستان، نیز اردن و عربستان سعودی که از سوی ایالات متحده علیه ناصر پشتیبانی می شدند، بوده است.

بنوشته ی روزنامه ی *Le Temp*، نه تنها دولت مصر که دولت سوئیس نیز سعید رمضان را مامور ایالات متحده می دانست. در هنگامه ی بحران مصر در سال ۱۹۶۶، نشستی در سطح عالی با شرکت شخصیت های سوئیسی و از میان، دیپلمات ها، پلیس فدرال سوئیس و سرویس های امنیتی این کشور برای گفتگو درباره ی سعید رمضان تشکیل شد. بر پایه ی

اسناد آرشیو دولتی سوئیس، دولتمردان وقت آن کشور سعید رمضان را "دارای گرایش محافظه کارانه به غرب و بی خطر برای سوئیس"، می دانسته اند. بر همین اساس، دولت سوئیس از همکاری سعید رمضان با سرویس های جاسوسی غربی MI6 و سیا اطمینان داشته است. بنوشته ی Le Temp: "سعید رمضان فراتر از مبلغی ساده با گرایش ضد کمونیستی است." یکی از تحلیلگران دولت سوئیس نتیجه می گیرد: "سعید رمضان جاسوس بریتانیایی ها و آمریکایی ها است." Le Temp باز می نویسد: "در بسیاری از مدارک مربوط به پرونده ی سعید رمضان، به پیوندهای او با برخی سرویسهای جاسوسی اشاره شده است."

تهاجم دیگر باره ی ناصر در سالهای ۶۶-۱۹۶۵، به جمعیت اخوان المسلمین، باز هم تلفات بسیاری به تشکیلاتشان وارد آورد، بسیاری از رهبران تشکیلات زیرزمینی جمعیت دستگیر و برخی ناگزیر از فرار به آنسوی مرزها شدند. **سید قطب**، ایدئولوگ و رهبری نظری اخوان المسلمین که پیشتر به عربستان سعودی تبعید شده بود، بدستور ناصر، بدار آویخته شد. بگفته ی "هرمان ایلنس" کوشش بسیار ملک فیصل برای جلوگیری از اعدام سید قطب سودی نبخشید.

### **کندی، ناصر و مساله ی یمن**

کشمکش میان ناصر و **ملک فیصل** در جریان جنگ خونبار یمن از ۱۹۶۲ تا ۱۹۷۰، آشکارا رخ نمود. دهه ی ۱۹۶۰ اوج قدرت هر دو بود. ناصر، نماد همبستگی عرب با هواخواهان بسیار در کشورهای عربی، و فیصل با خلع ملک سعود از قدرت در دهه ی ۱۹۶۰، به پشتوانه ی ثروت فراوان سعودی ها و اتحادیه جهانی مسلمانان و نیز جنبش وهابی، در پی رهبری جهان اسلام بود. رهبر مصر با آن شیوایی بیان ویژه ی خویش، پادشاه سعودی را آلت دست امپریالیسم آمریکا می خواند و در مقابل، فیصل نیز سوسیالیسم عربی ناصر را با "کمونیسم آنتیستی" برابر می نهاد.

اگر چه عموماً جنگ یمن از دید جامعه ی آمریکا پنهان بود، آثار مهمی بر سیاست خاورمیانه ی ایالات متحده داشت و پیوندهای آمریکا را با دول محافظه کار عرب و بیش از همه، عربستان سعودی و بلوک اسلامی آن، استوارتر ساخت. شرح جزئیات جنگ یمن و آثار آن بر سیاست خاورمیانه ی آمریکا و نیز گفتگوهای دولت کندی با ناصر، در کتاب "از هر دوستی پشتیبانی کنید" نوشته ی "وارن باس"، آمده است. پس از آیزنهاور، دولت کندی رویه ی صلح آمیز و دوستانه بجای سیاست خصم آمیز و ستیزگرانه ی آیزنهاور در برابر سیاست عدم تعهد ناصر، پیش گرفت و اینگونه، برخی از شخصیت های دولت کندی مستقل بودن ناصر و عدم وابستگی او به اتحاد شوروی و سیاست سازش با او را پذیرفتند. شخصیت های خوشبین تر بر این باور بودند که میتوان ناصر را - که هرگز کمونیست نیست و براستی هم فعالیت حزب کمونیست مصر و دیگر چپ ها را مانع است - به قطع پیوندهایش با اتحاد شوروی متقاعد سازند. تحلیلگران واقع بین تر چنین می اندیشیدند که تغییر سیاست آمریکا، نگرش ناصر را به ایالات متحده تعدیل می کند، و در این میان بودند کسانی چون حامیان اسرائیل که همچون عربستان سعودی ناصر را تجسم شیطان می پنداشتند.

"تالکوت سیلای"، رئیس دفتر وزارت امور خارجه ی دوره ی کندی در عربستان، یادآوری می کند: "روابط دشواری با ناصر داشتیم. جنبش او تهدیدی برای رژیم سعودی بود، و مهمتر اینکه جنبش ناصر واکنشهایی در عربستان برانگیخته بود. نمونه ی روشن آن شاهزاده طلال بن عبد العزیز (عضو محفل "شاهزادگان آزاد") بود که به ناصر گرایش یافت. او به مصر رفت، نیز دو تن از خلبانان سعودی. اینچنین، ما از آینده ی عربستان بیم داشتیم." سیا در گزارشی امنیتی با نام "ناصر و آینده ی ناسیونالیسم عرب" خطاب به کاخ سفید می نویسد: "ناسیونالیسم، مهمترین نیرو در حوزه ی سیاست عرب خواهد بود و قابل پیش بینی است که

ناصر، رهبر و نماد آن بماند." گزارش در ادامه، به کندی هشدار می دهد که "دور نمای رژیم های محافظه کار و وابسته به غرب ناامید کننده می نماید." و اینکه امیدی به نجات رژیم سعودی نیست.

کندی، برقراری مناسبات دوستانه با ناصر را حتی به بهای آزدن اسرائیل و عربستان، سودمند می دانست، و برای همین منظور مناسبات دیپلماتیک، با رهبران مصر را، با ارسال نامه و دیدارهای حضوری آغاز کرد. ناصر در نامه یی به کندی نوشت: "چرا ایالات متحده ی آمریکا، کشوری که بشیوه یی انقلابی بر پایه ی آزادی بنیاد شد، در برابر جنبش های آزادیخواهانه و انقلابی می ایستد و همراه نیروهای واپسگرا و دشمنان ترقی همدستان می شود؟" ناصر با بیان نیروهای واپسگرا، اشاره اش به عربستان سعودی بود و البته که پرسش بجایی هم بود. بر خلاف آیزنهاور که جنبش های آزادیبخش و استقلال طلبانه ی کشورهای جهان سوم را آلت دست کمونیسم می پنداشت، کندی چنین جنبشهایی را لزوما ناسازگار با منافع ایالات متحده نمی دید. کندی حتی در دهه ی ۱۹۵۰ بعنوان یک سناتور، منتقد "نگرش دولت آیزنهاور به ناسیونالیسم عرب" بود.

ولی روابط کندی و ناصر چندان نپایید، و سرانجامی نیافت. در سپتامبر ۱۹۶۲، نیروهای هوادار ناصر حاکمیت قرون وسطائی یمن را سرنگون کردند و اینگونه، منطقه یی استراتژیک در نواحی جنوبی عربستان سعودی که میان دریای سرخ و اقیانوس هند است، به دست آنها افتاد. در آن زمان، کندی گفت: "من حتی نمی دانم یمن کجاست." رهبر یمن در سال ۱۹۶۲، امام احمد بود. مردی سالخورده و حاکمی خودکامه که به ددمنشی شهره بود. او خویش را "پاسدار دین خدا" می خواند. امام احمد ناصر را به اجرای برنامه های اقتصادی "غیر اسلامی" متهم می کرد. پس از مرگ وی، شورشیان تحت پشتیبانی ناصر، فرزند او "محمد البدر" را که همان اندازه واپسگرا بود، سرنگون کردند. بگفته ی "سیلای"، ناصر، پس پرده ی سرنگونی حکومت یمن بود و عربستان سعودی از این مساله بسیار برآشفته. انقلاب یمن، که بی درنگ هزاران سرباز مصری برای پشتیبانی از آن وارد یمن شدند، تهدیدی برای موجودیت عربستان سعودی بود. "رابرت کومر"، ریزن کاخ سفید در زمینه ی سیاست های خاورمیانه یی، به کندی هشدار داد که: "دربار سعودی خود را قربانی بعدی می بیند." بدین سان، عربستان سعودی، پول و جنگ افزار در اختیار سلطنت طلبان یمن گذارد، و اینچنین، جنگ ۱۰ ساله در یمن ۲۰۰ هزار کشته بر جای گذاشت.

پیشتر سیا و دیگران، کندی را از خطری که متوجه ادامه ی حیات رژیم سعودی بود و اینکه آینده ی جهان عرب در دستان ناصر است، آگاه کرده بودند. در آغاز، کندی کوشید حاکمیت نوین یمن را برسمیت بشناسد. او، "الس ورت بانکر" را بعنوان میانجی برای بهبود روابط مصر و عربستان مامور کرد. ولی کندی از هر سو زیر فشار بود. انگلیسیها که در تلاش برای نگهداری موقعیت های سست خویش در خلیج و عدن بودند (همچون بحران آبراه سوئز) از سقوط یمن شوکه شده بودند. "هارولد مک میلان"، نخست وزیر بریتانیا و از شخصیت های دولتی در جریان بحران سوئز، خواهان "کندن پوست سر ناصر با ناخن های خود" بود. بی درنگ، انگلیسیها همراه سرویس جاسوسی اسرائیل، موساد نقشه یی برای ارسال جنگ افزار و کمک مالی به نیروهای ضد ناصر در یمن طرح کردند. دوریل می نویسد: "موساد با جرج یانگ، معاون پیشین MI6 و بانکار کنونی، برای یافتن یک انگلیسی مورد پذیرش عربستان سعودی که بتواند جنگی چریکی، ضد جمهور یخواهان یمن و پشتیبانان مصری شان بر پا سازد، تماس گرفت. یانگ در پاسخ می گوید که یک اسکاتلندی را برای این منظور می یابد و اینچنین، "مک لین" را به "دان هیرام"، از وزارت دفاع اسرائیل، معرفی می کند. "دان هیرام" نیز قول می دهد، سلاح و امکانات مالی و نیز مستشارانی با چهره ی عربی به میدان کارزار بفرستد. عربستان سعودی نیز مشتاقانه پذیرای این استراتژی شد.

برای اجرای نقشه، اسرائیل یمنی های یهودی کوچ کرده به اسرائیل را که می توانستند بعنوان یمنی های عرب به این کشور بروند، برای آموزش نظامی راهی مناطق جنگی کرد. بگفته ی دوریل: "سیا به اسرائیلی ها برای نفوذ به خاک یمن و آموزش بکارگیری جنگ افزارهای پیشرفته به چریکها یاری رساند. آشکار است که مستشاران نظامی تابعیت ملی خویش را پنهان می داشتند." **ساواک** ایران و سرویس اطلاعاتی عربستان سعودی نیز به جبهه ی ضد ناصر در یمن یاری می رساندند. همچنین، اسرائیل سلاح های روسی را که در جریان جنگ با اعراب به غنیمت گرفته بود، در اختیار جنگجویان میگذارد. دوریل می افزاید: "سیا و MI6 به خاندان سلطنتی سعودی تکیه داشتند و می کوشیدند اتحادی پنهان میان اسرائیل، عربستان سعودی، ایران و اردن پدید آورند." بگفته ی، "هووارد تیچر"، از حامیان امریکایی اسرائیل، نیروی هوایی اسرائیل به پشتیبانی از عربستان و ضد مصر وارد میدان کارزار یمن شد. "تیچر"، می نویسد: "جنگنده های اسرائیلی بر فراز دریای سرخ بسوی جنوب پرواز می کردند و آشکارا به مصر پیام دوری گزیدن از عربستان می دادند.

در واشینگتن، بریتانیایی ها کندی را برای رویارویی با ناصر زیر فشار می گذاشتند. اعمال فشار، بیشتر از سوی اسرائیل بود. در جریان **جنگ یمن**، اسرائیلی ها می کوشیدند نگرش کسانی را که مصر را ابزار اتحاد شوروی برای تسلط بر خلیج فارس، و اسرائیل را قابل اطمینان ترین متحد ضد کمونیست آمریکا در منطقه می پنداشتند، تقویت کنند.

با این همه، بیشترین فشار بر دولت کندی از سوی کمپانی های بزرگ نفتی ایالات متحده بود. آنها ناصر را تهدیدی برای منافع خود در عربستان سعودی می دیدند. شرکای کمپانی نفتی آرامکو و "نفت خلیج" لابی خویش را با اطرافیان کندی ادامه دادند. کرمیت روزولت از سوی کمپانی "نفت خلیج" خطاب به کاخ سفید، منافع امریکا و ناصر را "ناسازگار" خواند. کندی رئیس پیشین آرامکو، "تری دوس" را به نمایندگی خویش برای دیدار با ملک فیصل فرستاد، و خود عملیاتی پنهانی را در اطراف یمن، ضد مصر آغاز کرد. "چارلز فریمن"، سفیر پیشین آمریکا می گوید: "کندی سرگردان بود و عملیات پنهانی گوناگون بدست نیروهای ویژه ی آمریکا در عربستان ره به جایی نمی برد."

آغاز دوستانه ی روابط کندی و ناصر پایان می گرفت، و مهمتر اینکه، ایالات متحده در برابر هدف اصلی ناسیونالیسم عرب یعنی اتحاد مصر و کشورهای عربی بدون نفت با عربستان و ثروت نفتی اش، ایستاد. "شرین هانتز"، می نویسد: "پادشاهی عربستان همواره از وحدت اعراب در هراس بوده است. ناسیونالیست های عرب بر این باور بودند که نفت عربستان و دیگر کشورهای عربی نفت خیز دارایی همه ی ملل عربی است و نه تنها تولیدکنندگان آن. باید از نفت برای توسعه ی اقتصادی اعراب و رسیدن به اهداف دیگر بهره برد... و اینچنین، اعراب رادیکال تهدیدی بالقوه برای عربستان سعودی انگاشته شدند." با نگاه به گذشته، این پرسش به ذهن می آید که چنانچه ایالات متحده ی آمریکا از جمال عبدالناصر پشتیبانی می کرد و از پشتیبانی عربستان سعودی دست می کشید، آنگاه چه روی می داد؟ در دهه ی ۱۹۶۰، و در کوران جنگ سرد، رخدادهای چنین گزینه یی ممکن نبود.

دولت جانسون اتحاد با عربستان سعودی را بشدت پی گرفت. جانسون بلحاظ نظامی و فنی، فیصل را که در آغاز جنگ یمن جانشین ملک سعود شده بود، بسیار یاری رساند. از سوی آمریکا و بریتانیا برنامه ی دفاع هوایی به ارزش ۴۰۰ میلیون دلار در عربستان سعودی آغاز شد و در همین راستا نقشه ی بنا کردن **پایگاه های نظامی** و زیرساخت های دیگر و نیز برنامه یی ۱۰۰ میلیون دلاری برای ارسال وسائل نقلیه ی نظامی به عربستان.

ملک فیصل نیز در ازای حمایت همه جانبه ی ایالات متحده از عربستان، ستیزه جویان مسلمانان را بسود امریکا در جریان جنگ سرد پشتیبانی می کرد. فیصل در ۱۹۶۵، برای یافتن متحدانی برای خویش به کشورهای اسلامی سفر کرد و مارکسیسم را "آیینی براندازانه که پایه گذار آن یک یهودی فرومایه (مارکس) بوده است"، توصیف می کرد. افزون بر این او

بر آن بود که پایانی بر مارکسیسم بگذارد. فیصل با هدف فراخواندن کشورهای اسلامی برای ایجاد اتحادی اسلامی و چندجانبه، به شاه ایران پیوست و در پی آن در سال ۱۹۶۶، از اردن، سودان، پاکستان، ترکیه، مراکش، گینه و مالی برای جلب پشتیبانی، دیدار کرد. ملک فیصل بهنگام دیدار از اردن، عاجزانه گفت: "نیروهای اهریمنی برای رویارویی با اسلام و مسلمانان در سراسر جهان دسیسه چینی کرده اند، و می کوشند هر گونه نشانی از اسلام را ناپدید کنند." و زمانی که در سودان بود اعلام کرد: "کمونیست ها چون جنبش اسلامی می خواهد پایه و اساس کمونیسم و بویژه ناباوری آنها به خداوند توانا را از میان بردارد، به ما می تازند." او با توجه به اینکه مسلمانان در بخش هایی از اتحاد شوروی زندگی می کنند، گفت:

"کمونیست ها از اینکه جنبش ما بخش های مسلمان نشین زیر سلطه ی ستمگرانه ی آنها را نیز در بر بگیرد، در هر اسند." هنگام دیدار از پاکستان، مسلمانان جهان را گذشته از "فرقه ها و آیین های گوناگونشان" به هموایی با هم فراخواند. اینچنین، پاکستان، کشوری با گرایش اسلامی افراطی و متحد غرب در دو پیمان رسمی، سربازان خود را برای پاسداری از ثبات عربستان سعودی در برابر تهدیدهای داخلی و خارجی فرستاد. در آغاز دهه ی ۱۹۶۰، افسران ارتش پاکستان در سمت مربیان و فرماندهان نظامی در ارتش عربستان سعودی مصدر امور شدند. از آن میان، **ژنرال ضیاء الحق** در سال ۱۹۷۷، در پی **کودتایی اسلامی** علیه "ذوالفقار علی بوتو" بقدرت رسید.

اگر چه کارزار تبلیغاتی فیصل برای پدید آوردن گونه یی همبستگی اسلامی، حامیانی در میان کشورهای اسلامی و حتی شاه ایران یافت، بنیادگرایی اسلامی تمایلی بدان نداشت و مصر و سوریه و عراق آنرا تهدید ی علیه خود دیدند. ولی لندن و واشینگتن نقشه ی فیصل را برای ایجاد بلوکی از کشورهای اسلامی، مشتاقانه می نگریستند. در ۱۹۶۶، یکی از افسران سفارت بریتانیا در عربستان سعودی، آشکارا پذیرای کوششهای فیصل شد و افزود که ایالات متحده نیز با تلاش فیصل همدل است:

"من از نگاه نرمش پذیر فیصل استقبال می کنم... ما این ایده را در سفارت آمریکا مطرح کرده ایم و همه آنرا پذیرفتند. مایلم بگویم که پندار ستیزگرانه بودن اسلام جز در میان برخی سعودی ها کهنسالترا بکلی ناپدید شده است."

سپس، این افسر سفارت بریتانیا می نویسد که سعودی ها تنها با کمونیسم، صهیونیسم و برخی مبلغین مسیحی سر ستیز داشتند.

چنانکه ستاره ی فیصل می درخشید، روزگار ناصر پایان می گرفت. سرآغاز ناکامی ناصر شکست سال ۱۹۶۷ مصر و سوریه و اردن و متحدانشان در جنگ ۶ روزه ی اعراب و اسرائیل و اشغال اورشلیم و بخشهایی از سه کشور و نیز شبه جزیره ی سینا بود. ناصر ۳ سال پس از این شکست زیست، ولی **جنگ ۶ روزه** جانمایه ی ناسیونالیسم عرب را گرفته بود. "دیوید لانگ" می گوید: "ناصر می توانست نیرویی دوباره به **جنبش ضد استعماری** و احساسات مردمی ببخشد، ولی جنگ ۶ روزه، این **رویا** را یکسره دست نایافتنی نمایاند، زیرا او شکست خورد، شکستی رنج آور. آن هنگام، من در جده بودم. مافوقم به من گفت: 'این پایان روزگار ناصر است.'"

فیصل با پشتیبانی آشکار آمریکا، کوشش برای سازماندهی زنجیره یی از کشورهای اسلامی را دوچندان کرد، و به کشورهای باز هم دورتری مانند اندونزی، الجزایر، افغانستان و مالزی سفر کرد. نگارنده ی کتاب "دربار السعود" می نویسد: "فیصل بشکلی جنون آمیز در پندار توطئه ی صهیونیستی و بلشویکی غرق بود." سرانجام کوشش فیصل در ۱۹۶۹، ببار نشست، و بخشی از آن نتیجه ی **آتش زدن مسجد الاقصی** اورشلیم بدست یک استرالیایی روانپزش بود. هدف این نقشه خواه تنها برانگیختن احساسات بوده باشد، خواه بهانه تراسی برای بسیج ستیزه جویی اسلامی، ملک فیصل آنرا **دستمایه** ی گرد هم آوردن رهبران جهان



اسلام در شهر رباط مراکش، برای برگزاری آنچه که نخستین همایش اسلامی نام گرفت، کرد. مسجد الاقصی چنان تقدسی نزد مسلمانان داشت که حتی مصر نیز بناچار در همایش فیصل شرکت جست. سوریه و عراق همایش را تحریم کردند، ولی ۲۵ کشور در آن شرکت داشتند. گردهمایی مراکش به ایجاد **سازمان کنفرانس اسلامی** انجامید، این سازمان نقش سازمان ملل متحد جهان اسلام را یافت و اسلامگرایی را کانون عمل هر یک از کشورهای عضو از آن میان پاکستان، افغانستان، ترکیه و دول عربی کرد. غایت حقیقی فیصل در غباری از اسرائیل ستیزی پنهان بود، فیصل در پی ایجاد جبهه یی اسلامی و گسترده در برابر اتحاد شوروی بود. "دیوید لانگ" می گوید: "اواخر دهه ی ۱۹۶۰، ما همچنان در ستیز با کمونیسم بودیم، بنابراین پشتیبانی فیصل از اخوان المسلمین و پان اسلامیسم را تقویت می کردیم. ما به اسلامگرایی برای رویارویی با هر کشور متمایل به مسکو نیاز داشتیم و چنانچه عربستان سعودی می توانست اجماعی اسلامی و جهانی پدید آورد، برای ما بهتر هم بود." "دیوید لانگ"، تحلیلگری باهوش و سخنگویی طنز پرداز است، او می گوید که بسیاری از تحلیلگران و سیاستگزاران ایالات متحده پتانسیل طبیعت طغیانگر خیزش اسلامی را درک نمی کردند و این در حالی بود که چنین امکانی آشکارا محتمل می نمود. وی میافزاید: "ما ورای روابطمان با عربستان سعودی، خطر اسلام را نمی دیدیم و پان اسلامیسم را تهدیدی استراتژیک تلقی نمی کردیم. بودند کسانی که هیستری ضد چپ و ضد ناصر داشتند. آنها با چیگراییان در ستیز بودند. بنابراین، هرگز پان اسلامیسم را تهدیدی بشمار نیاوردند." لانگ، تحلیلگر بخش اطلاعات و پژوهش وزارت امور خارجه در سال ۱۹۷۰، به امکان گرایش ضد آمریکایی اسلامگرایی در آینده پی برده بود ولی گوش شنوایی نبود. او می گوید:

"سال ۱۹۷۰، در بخش اطلاعات و پژوهش وزارت امور خارجه پیرامون اسلام و خطر آن نوشتم. ولی بدان وقعی ننهادند. می دیدم که علی رغم شکست افسانه ی ناصر در ۱۹۶۷، مردم هنوز گرایش ضد استعماری دارند. سرخوردگی از ناسیونالیسم عربی رو به رشد بود و از سوی دیگر برخی بر این باور بودند که اسلام را راه چاره است. باور من این بود که اسلام پارادایم نوین است ولی شخصیت های ارشد، در پی شیوه های کهنه بودند. سرخوردگی مردم را از ناسیونالیسم عربی و ناصریسم حس می کردم و عمیقا امکان دنباله روی از ناصر در کشورهای عربی و پدید آمدن جنبشی همه گیر را منتفی می دانستم... تنها اسلام در راه بود..."

شکست اعراب در جنگ ۱۹۶۷، راهگشای خیزش دوباره ی اسلامگرایی شد. شکست سنگین اعراب پرسشهای بسیاری پیرامون آینده ی جهان عرب مطرح می کرد. چنین شکستی خشم مردم کشورهای عربی را برانگیخت، و در گستره ی سیاست عرب آشفتگی و ابهام آفرید. اما از دیگر سو، در میانه ی سالهای ۱۹۶۷ و ۱۹۷۰، بسیاری از دول عربی به ناسیونالیسم چیگرا روی نهادند. "حافظ اسد" رئیس جمهور سوریه شد، "معمر قذافی" پادشاه لیبی را سرنگون کرد، "جعفر نومیری" در سودان بقدرت رسید، حزب سوسیالیست بعث عربی در عراق رو به قدرت نهاد و فلسطینی ها تا آستانه ی سرنگونی ملک حسین، پادشاه اردن، در جریان رویداد سپتامبر سیاه در سال ۱۹۷۰ پیش رفتند. ناصر، قهرمان بسیاری از این رهبران بود.

با این همه، اندک اندک ناسیونالیسم ناصر رنگ می باخت و اسلامگرایی جلوه می گرفت. ناتوانی ظاهری اعراب در برابر اسرائیل و اشغال بخش هایی از سرزمین های عربی، و از آن میان شبه جزیره ی سینا، غزه، بلندی های جولان و کرانه ی باختری، آبستن مناقشات دیگری بود. دشمنان ناصر و از آن میان اخوان المسلمین، شکست اعراب را دستمایه ی انتقاد از ناصریسم و سوسیالیسم عربی و ناکامی آنها می کردند، و بازگشت به اسلام را یگانه راه

چاره ی اعراب بیان می داشتند؛ پیامی که پیشتر سید جمال الدین افغانی و حسن البنا داده بودند. پس از شکست ۱۹۶۷، این پیام در بانگ میلیون ها عرب خشمگین طنین انداز بود. ایالات متحده ی آمریکا و عربستان سعودی که شورش در عراق، لیبی و سودان را دیده بودند، یکسره از تغییر بسود خود در این کشورها و حتی جلوگیری از نیرومند شدن جنبش فلسطین و سازمان آزادیبخش آن، نا امید شده بودند. اینچنین، عربستان سعودی به اسلام محافظه کارانه در برابر ناصریسم روی آورد و ایالات متحده نیز همراه او شد. سه سال پس از جنگ ۱۹۶۷، در کوران جنگ داخلی اردن و رویداد سپتامبر سیاه، ناصر جهان را ترک گفت. انور سادات، جانشین او شد. برای واشنگتن و ریاض دوره ی ۱۱ ساله ی ریاست جمهوری سادات فرصتی گرانبها بود. سادات نیرنگباز، عضو پیشین اخوان المسلمین و متحد چندین ساله ی ناصر با عربستان سعودی هم آواز شد و نیروهای چپگرای مصر را سخت سرکوب ساخت. به یاری او اخوان المسلمین پیروزمندانه به قاهره بازگشت، و سرانجام، مصر با ایالات متحده و اسرائیل هم پیمان شد. سادات تاریخ را به مبارزه طلبید و تاریخ با قتل او بدست اسلامگرایان از او انتقام کشید.

## پایان فصل پنجم

---

<sup>i</sup> - "رابطة العالم الاسلامی" است. (م.)